

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لعنة
الله على اعدائهم اجمعين

یادآوری؛ تبیین اولین نحوه نزاع در مسلک «حق الطاعة»

عرض کردیم که در این بحث، نزاع را به دو صورت می توان مطرح کرد «بیان اول نزاع» یک صورت این است که بگوییم نزاع فقط در مورد مولویت ذاتیه خداوند تبارک و تعالی است و اصلاً نسبت به موالی دیگر، بحثی نداریم و بحث را اینطور مطرح بنماییم که: آیا عقل که لزوم اطاعت خداوند را درک می کند آیا به جهت اینکه خداوند مولویت ذاتیه دارد، دائره لزوم اطاعت را وسیع می داند؟ عقل می گوید که چون خدای تبارک و تعالی منعم و خالق است و به عنوان منعمیت، شکر منعم واجب است و لازمه خالقیت، مالکیت خداوند است؛ پس بگوییم عقل می گوید این منعمیت، خالقیت و مالکیت این اقتضا را دارد که عبد، نهایت حرمت و احترام را برای خدا قائل باشد و نهایت حرمت این است که علاوه بر مواردی که قطع به تکلیف از ناحیه خدا دارد مواردی را که هم احتمال می دهد، آنها رعایت کند؛ احترام فوق العاده و «نهایة الحرمة و نهایة الاحترام» این اقتضا را دارد که در این دائره خداوند اگر احتمال تکلیفی هم داد، بر طبق آن عمل کند. آیا عقل این را در مورد خدا می گوید؟ یا همین عقل، با اینکه در مورد خدا قائل به لزوم اطاعت است، اما در همین مورد خدا می فرماید: عبد فقط باید تکالیف قطعی را انجام بدهد و اگر تکالیف غیر قطعی را انجام نداد این ضربه ای به حق مولویت خدا وارد نکرده و ظلمی به خدای تبارک و تعالی وارد نکرده و این یک نحوه نزاع است.

ما بر روی همین بیان پیش می آییم تا برسیم به نحوه دوم نزاع آنوقت بعد نتیجه بگیریم کدام نحوه نزاع در اینجا باید بیان شود؛

فرض جریان نزاع اول در مساله

اگر فرض کنیم نزاع همین است لذا تحلیل باید کرد که به کدام یک از این دو نتیجه می رسیم؟ آیا عقل عملی ادراک می کند وسعت دائره اطاعت حق تعالی را؟ یا اینکه نه، فقط می گوید دائره در محدوده قطعیات است؟

قائلین به «حق الطاعة»: بین لزوم اطاعت خدا و دائره «حق الطاعة» ملازمه است اینجا یک مطلبی در کلمات قائلین به «حق الطاعة» وجود دارد و آن این است که می گویند: همانطوری که «اصل لزوم اطاعت خدا» یک حکم بدیهی اولی عقلی است و نیازی به برهان ندارد دائره «حق الطاعة» هم، یک عنوان بدیهی و اولی هست و در بحث گذشته این مطلب را چند مرتبه تکرار کردیم؛ ایشان می گفتند اگر در یک جا عقل، اصل یک مطلبی را ادراک کرد، دائره آن مطلب هم با عقل است یعنی دائره آن مطلب هم بدیهی است یعنی اگر اصل مطلب در نزد عقل بدیهی شد دائره اش هم بدیهی است و لذا در مورد خدا می گویند: اصل لزوم اطاعت «حکم عقلی بدیهی اولی» و دائره لزوم اطاعت هم همین طور یعنی «حکم عقلی بدیهی» و می گویند عقل بالبداهه می گوید در همه موارد عید باید اطاعت کند چه قطعیات و چه احتمالات.

سؤال اول: آیا بین بداهت عقلی یک شیء و دائره آن ملازمه است؟

اولین سؤال این است که: اگر عقل اصل یک چیزی را بالبداهه درک کرد آیا باید دائره آن شیء هم به ادراک بدیهی عقلی باشد؟ آیا بین اینها ملازمه وجود دارد؟ ما یک مقداری در این موضوع تامل می کنیم و در نهایت این موضوع را منکر می شویم و می گوئیم مانعی ندارد که اگر عقل لزوم اطاعت را به عنوان حکم اولی بدیهی درک کرد، اما در دائره اطاعت، بگوئیم حکم بدیهی ندارد یعنی ملازمه ای بین اینها وجود ندارد؛ عرض کردم نزاع فعلا در مورد خداوند تبارک و تعالی است و ذهن را جای دیگر نباید برد؛ در بحث قطع موضوعی بیان شد که خدا می تواند بگوید «الخمر حرام» و می تواند بگوید «الخمر المقطوع حرام» آنجایی که می گوید «الخمر حرام» خمر واقعی را می گوید و در جایی که می گوید الخمر المقطوع حرام در اصل می گوید «اذا قطعت بخمریة شیء فهو لک حرام» این کاری است که مسلم خداوند می تواند انجام دهد؛

لازمه فاسد ملازمه، عدم تصرف خداوند در دائره اطاعت!

پس اگر ما بخواهیم بگوئیم دائره «حق الطاعة» هم بدیهی عقلی است اولین لازمه اش این است که شارع متعال دیگر نتواند تصرف کند شارع نمی تواند بگوید در اینجا من در این مورد تصرف می کنم و در خمر می گویم قطع و در غیر خمر به همان حکم عقل عمل کنید و نمی تواند تصرف کند برای این که همان طوری که در اصل حکم بدیهی عقل، شارع نمی تواند تصرف کند؛ اگر عقل بالضررة و بالبداهه می گوید اطاعت خدا واجب است، آیا شارع می تواند بگوید اطاعت من واجب نیست، پاسخ این است که شارع نمی تواند چنین چیزی را بگوید پس اگر یک حکم عقل بدیهی باشد شارع نمی تواند با آن مخالفت کند همانطور که وقتی عقل می گوید اجتماع نقیضین ذاتا ممتنع است در این صورت شارع نمی تواند بگوید در شرع من، اجتماع نقیضین اشکالی ندارد؛ پس هیچ قوه ای با حکم فطری یا بدیهی یا اولی عقل نمی تواند مخالفت کند؛

اگر گفتیم بین این دو ملازمه است یعنی همانطوری که عقل «اصل لزوم اطاعت» را ادراک می کند «دائره لزوم اطاعت» را به عنوان بدیهی و اولی ادراک می کند؛ تا این حرف را بزیم نتیجه روشنش این است که شارع در این دائره حق تصرف ندارد در حالیکه شارع بالضرره می تواند تصرف کند؛ شارع می تواند بگوید در جایی که ظن به یک حکمی دارید یعنی 80 درصد اما استصحاب بیاید مخالفت بکند من بگوئیم به استصحاب عمل کن.

قائلین به «حق الطاعة»: امکان مخالفت شارع با احتیاط عقلی، بوسیله «ترخیص»

یا «اصالة البرائة شرعى»

اینجا در کلمات قائلین به «حق الطاعة» یک حرفی وجود دارد که با سرعت از کنارش عبور کردند؛ می گویند که همانطوری که قائلین به قاعده «قبح عقاب بلا بیان» می گویند عقل می گوید عقاب بلا بیان قبیح است اگر ادله وجوب احتیاط تمام بشود ادله وجوب احتیاط موضوع حکم عقل را از بین می برد. حکم عقل، قبح عقاب بلا بیان است و موضوعش بلا بیان است و ادله احتیاط می گوید ما بیان هستیم؛

در مورد «حق الطاعة» هم، این طور می گویند یعنی می گویند که اگر ما قائل شدیم به «حق الطاعة» یا لزوم احتیاط عقلی، اما منافاتی ندارد که شارع با یک ترخیصی و یا با اصالة البرائة شرعى با این احتیاط مخالفت کند؛ میگوییم به چه بیان؟ می گویند همانطوری که در آن طرف قضیه، دلیل وجوب احتیاط، موضوع برائت عقلی را از بین می برد، برائت عقلی موضوعش «عدم البیان» بود، دلیل وجوب احتیاط می گوید من بیان هستم و موضوع برائت عقلی را از بین می برد در طرف دیگر قضیه هم، ادله برائت شرعى موضوع «حق الطاعة» را از بین می برد و می پرسیم موضوع «حق الطاعة» چیست می گویند هر احتمالی در مورد تکلیف مولا است هر جا شما در مورد تکلیف مولا احتمال دادی این احتمال برای شما منجز است الا اینکه شارع یک ترخیص شرعى بیاورد و بگوید در اینجا ولو احتمال هم بدهید اما به این احتمالات عمل نکنید.

مناقشه، عدم امکان مخالفت شارع با حکم عقل

ما عرضمان این است که همه حرف اینجا است؛ این غیر از آن مطلب است آنجا ادله احتیاط، موضوع قاعده قبح عقاب بلا بیان را از بین می برد اینجا شما می گوید: همانطوری که اصل لزوم احتیاط حکم بدیهی عقلی است می گوید دائره اش هم حکم بدیهی عقلی است یعنی عقل بالبداهه در موارد احتمال هم می گوید اطاعت هم لازم است اگر عقل این را می گوید دیگر شارع نمی تواند با این مخالفت کند.

اشکال: اگر کسی اشکال کند و بگوید عقل از اول می گوید که در موارد احتمال مقیدا؛ یعنی در جایی که احتمال تکلیف را دادید و شارع یک بیانی برای نفی نیاورده باشد لا واقعا و لا ظاهرا؛ برای نفی این احتمال بیانی از طرف شارع نیامده باشد به این بیان که عقل بگوید هر جا شما احتمال دادید به علاوه اینکه شارع در آن مورد بیانی را ذکر نکرده باشد و در نتیجه اگر شارع آمد برائت شرعى را آورد باز، موضوع حکم عقل از بین می رود مانند همان طرف قضیه مشهور می شود.

جواب: پاسخ این است که در خود همین مطلب یک تهافتی وجود دارد؛ شما اگر ملاک لزوم اطاعت شارع را حکم عقل عملی بدیهی می دانید عقل بالبداهه می گوید باید اطاعت کرد؛ آیا چنین قیدی را در دائره خود لزوم اطاعت می توانید بزنید یا نه؟ مثلا از عقل می پرسیم اطاعت خدا واجب است یا نه؟

می گوید بله آیا می توانیم در آنجا بگوییم عقل می گوید من می گویم اطاعت خدا واجب است الا آنجایی که خدا می گوید اطاعت من واجب نیست؛ چنین چیزی نمی شود در این مطلب تهافت بوجود می آید زیرا در همه جا دست ما برای تقیید باز نیست و در همه جا نمی توانیم بگوییم اینجا این قید وجود دارد؛

به عبارت دیگر عقل بگوید اطاعت خدا را واجب می دانم الا جایی که خدا بگوید اطاعت من واجب نیست؟!؛ چنین چیزی محال است نه تصورش صحیح است نه اینکه از جهت امکان وقوعی امکان دارد بر اینکه شارع در اینجا بگوید یک حکم لزومی ملاک قطعی صد درصد هم دارد اما من می گویم اطاعت من لازم نیست؛ و اصلا شارع نمی تواند این حرف را بزند نه اینکه بگوییم اگر شارع چنین چیزی گفت اطاعت چه می شود اصلا نمی شود. مثل اینکه در بحث اجتماع نقیضین شارع نمی تواند تصرفی

بکند. در اجکام بدیهی عقلی شارع نمی تواند تصرف کند.

ان قلت این است که از اول عقل می گوید من می گویم مواردی را که احتمال تکلیف را دادی اما به علاوه اینکه در مورد احتمال شارع برائتی برای شما نیاورده باشد .

سوال: خود ترخیص از شئون مولویت است یعنی عقل به عنوان تکمیل شئون مولویت می داند

جواب: اگر شئونی باشد که ضربه به مولویت بزند نمی شود و مولویت در بعضی از موارد ممکن است شارع بیاورد بگوید من، لمصلحة التسهيل اینجا که جاهل هستی من از تو حکمی را نمی خواهم اما اگر در جایی که ضربه به اصل خود مولویت می زند مثلاً مشهور در باب عقاب می گویند عقاب دست شارع است و می تواند بگوید اینجا جایی که من برای شما ادله احتیاط آوردم عقاب هست و جایی که نیاوردم عقاب نیست در این مورد اشکالی نیست چون اختیارش هم با شارع است و می تواند عقاب بکند و یا عقاب نکند؛ اما شما می گویند: «لزوم الاطاعة حکم بدیهی عقلی» یعنی مثل امتناع اجتماع نقیضین است یعنی اگر بدیهی عقلی شد مثل آن می ماند و هر چیزی که بخواهد با این منافات داشته باشد قابل تصور و قابل قبول نیست؛ عرض کردم شما قبل از اینکه این قید را در اینجا بیاورید، در خود اصل لزوم اطاعت خدا بیاورید؛

آیا از اول می توانیم بگوییم عقل می گوید من لازم می دانم اطاعت خدا را مگر آن جایی که خدا اطاعت خودش را لازم نداند و به هیچ وجه چنین چیزی نمی شود و این تهافت و تناقض است. یعنی این یک حکم عقل بدیهی اولی است و عقل نمی تواند از اول اینگونه حکم بدهد و اینکه شما می گویند حکم عقلی تخصیص بردار نیست اصلاً یک جهتش به این بر می گردد تا مادامی که ملاک موجود است آن حکم هست و شما می گویند خدا ملاکش مولویت ذاتی است و تا مادامی که این ملاک هست لزوم اطاعت هست؛ نمی شود بگوییم خدا بفرماید ملاک هست و این فعل هم تمام الاقتضا را برای اطاعت دارد اما من می گویم اطاعت نکنید اصلاً این محال است و بحث قیاس در اینجا مطرح نیست، بحث این است که روی مناط حکم عقل مساله این است.

تصرف شارع در دائره «حق الطاعة» کاشف از عدم وجود ملازمه بین بدهات حکم عقل و دائره آن

نتیجه ای که می خواهیم بگیریم این است که ما بالضروره می بینیم که شارع می تواند تصرف کند یعنی خود قائلین به «حق الطاعة» قبول دارند مانند دیگران که شارع در دائره «حق الطاعة» می تواند تصرف کند، این کشف از این می کند که ممکن است خود حکم عقل بدیهی باشد اما دائره اش بدیهی نباشد؛ اگر این مساله روشن شود خیلی از مسائل دیگر روشن می شود؛ چون کسانی که قائل به «حق الطاعة» هستند دست خودشان را با این بدیهی بودن یا به تعبیر آقای مرحوم شهید صدر غیر برهانی بودن بستند و در یک بن بست عجیبی قرار گرفتند و البته می گویند ما لازمه اش را قبول می کنیم اگر یک درصد احتمال دادید خدا تکلیفی دارد شما باید این تکلیف را انجام بدهید و علت اصلیش این است که می گویند چون اصل حکم به لزوم اطاعت خدا بدیهی اولی عقلی هست دائره اش هم همین طور یعنی دائره اش هم بدیهی است و اگر دائره اش بدیهی شد دیگر خدا نمی تواند تصرف کند.

و ما عرضمان این است که چون برای ما روشن است که خدا تصرف می کند خدا در یک جا می گوید من مقطوع الخمریه را

حرام می‌کنم و در یک جا می‌گوید من ظن به تکلیف را با وجود استصحاب مخالف اعتنایی به آن نمی‌کنم؛ ظن هشتاد درصد می‌گوید که اینجا واجب است در اینجا استصحاب عدم وجوب جریان پیدا می‌کند و می‌گوید آن احتمال قوی تکلیف را کنار بگذار؛ چون شارع در دائره «حق الطاعة» تصرف می‌کند ما این نتیجه را می‌خواهیم بگیریم که دائره «حق الطاعة» بدیهی نیست و اساسا دلیلی برای این دلیل نداریم؛

یعنی دلیلی نداریم اگر عقل در یک جایی اصل یک حکم را به نحو بدیهی درک کرد دائره اش هم باید بدیهی باشد، شاهدش در بحث اجتماع نقیضین است؛ در اجتماع نقیضین همه فلاسفه و منطقیین و عقلا می‌گویند اجتماع نقیضین محال است و این قضیه ام القضا یا نیز هست یعنی استحاله تمام قضایا به استحاله اجتماع نقیضین بر می‌گردد؛ اما وقتی که به شرائطش می‌رسند در وحدات ثمانیه هشت وحدت را مسلم قبول می‌کنند اما در وحدت نهم اختلاف می‌کنند و اختلاف کاشف از این است که پس دائره این، بدیهی نیست عقل می‌گوید: اجتماع نقیضین محال است یعنی اصل امتناع اجتماع نقیضین استحاله عقلی دارد برای ما کاملاً قابل قبول است، اما چه ملازمه دارد بر اینکه دائره اش هم باید بدیهی باشد شاهدش هم همین اختلاف در وحدت نهم است.

سؤال دوم: مصداق اطاعت را چه کسی باید معین کند؟ عقل یا شارع؟

توجه داشته باشید که محور نزاع خداوند تبارک و تعالی است عقل می‌گوید اصل اطاعت خدا واجب است حال سؤال بعدی این است که مصداق اطاعت را چه کسی باید معین کند عقل که نمی‌تواند مصداق اطاعت را معین کند؛ عقل نمی‌تواند بفهمد این اطاعت است و این اطاعت نیست بلکه مصداق اطاعت را شارع باید معین کند و در این تردیدی وجود ندارد شارع باید بگوید نماز روزه علم تعلیم و تعلم از مصادیق اطاعت من است پس شارع باید معین کند؛

حال آیا شارعی که مصداق را بیان می‌کند نباید خصوصیات این مصداق را بیان کند و شارعی که می‌گوید نماز واجب است نباید بگوید که نماز قطعی واجب است یا اینکه علم به او پیدا کردی چگونه در مساله جهر و اخفات فقها قبول دارند آنجا شارع گفته اگر علم پیدا کردی اما اگر علم نداشتی اشکالی ندارد و اگر خاطرتان باشد در سال گذشته این مطلب مشهور که، «احکام واقعیة مشتركة بین العالم و الجاهل» در آن مناقشات متعددی کردیم در حالیکه یک مطلبی است که شاید یک سنگ بنای مهم اصول امروز است؛ خوب طبق آن مبنا شارع می‌تواند از اول بگوید من تمام احکامی که در لوح محفوظ قرار دادم برای عالم قرار دادم و اصلاً برای جاهل هیچ حکمی را جعل نکردم می‌تواند چنین چیزی را بگوید؛ بله در همین مصادیق و در بعضی از موارد عقل هم وارد می‌شود عقل می‌گوید: ایها الشارع نماز را مصداق اطاعت دانستی اما حالا من هم می‌گویم باید این شخص قادر باشد و اگر این شخص قدرت نداشته باشد لزوم اطاعت ندارد.

نتیجه، انکار کبری و ملازمه ی مورد ادعای قائلین به مسلک «حق الطاعة»

نتیجه عرایض این می‌شود که ما این کبری را یا این ملازمه را انکار کنیم ملازمه یعنی اگر عقل یک حکم بدیهی داشت دائره اش هم باید بدیهی باشد نه دائره اش می‌تواند شارع در آن دخالت کند چون اصلاً مصداقش را باید شارع معین کند عقل می‌گوید اطاعت خدا واجب است اما این عقل درک نمی‌کند چه چیزی مصداق اطاعت خداست. در حالیکه قائلین به مسلک حق الطاعة می‌گویند چون لزوم اطاعت خدا بدیهی عقلی است دائره اطاعت هم بدیهی عقلی است و عقل می‌گوید در دائره اطاعت چه قطعیات، چه شکیات و چه وهمیات، هر احتمالی منجز است و این هم دست شارع است.

ما می خواهیم بگوییم نه، چنین نیست این هم دست شارع است

بله در اینجا این بحث مهم بوجود می آید شارع در یک مواردی معین کرده و فرموده قطع باید باشد مثل مواردی که قطع موضوعی دارد و در یک مواردی هم احتمال را منجز دانسته فرض کنید در اعراض و نفوس و حدود فرمود اگر احتمال دادید برای شما منجز است اگر به عنوان مثال احتمال دادید این زن برای شما حرام است این احتمال منجز است.

ثمره مهم بحث، تعیین تکلیف موارد غیر معینه از سوی شارع بوسیله حکم عقل

بحث در این است که آن مواردی که شارع معین نکرده را باید چکار کنیم همه ثمره بحث و مهم بحث در این است و آن موردی که الان شارع معین نکرده تکلیف آن موارد را چه کسی باید معین کند ما قبول داریم تکلیف آن موارد را عقل باید معین کند اما دیگر مساله بدیهی بودن را به قائلین مسلک حق الطاعه می گوییم کنار بگذارید؛ و عقل باید معین کند، عقل هم مساله ظلم فقط تنها ملاکش است.

آیا در جایی که عبدی می داند خدا در یک مواردی فرموده: اینجا اگر احتمال هم دادی، برای من آنقدر مهم است که باید به این احتمالت توجه کنی؛ در یک جاهایی هم فرموده نه احتمال بدرد نمی خورد بلکه باید قطع داشتی باشی آیا چنین شارعی که چنین روشی دارد آیا عقل می گوید در موارد احتمال اگر عبد آن احتمال را ترتیب اثر نداد ظلمی به مولا کرده، قائلین به حق الطاعه باید بپذیرند که ظلم به مولاست در حالیکه به نظر ما روشن است که در چنین مواردی ظلم به مولا نشده است.

این مطالب مقداری از بحث است و این مطالب هم در مصادر به این نحو روشن نیست البته در بعضی از درس های خارج، یک مطلب روشنی در یک متونی گفته شده و همان را با یک تلخیص و جمع بندی ذکر می کنند که مکرر عرض کردم که این کار در درس های خارج ظلم است هم گوینده به خودش ظلم کرده و هم به دیگران و اگر بنا باشد استاد یک متنی که جایی نوشته شده همان را ذکر کند خوب این را خود طلاب را هم می توانند بخوانند ما باید در این مباحث ریشه یابی کنیم ببینیم خودمان به نکاتی می رسیم یا نمی رسیم اگر به این کیفیت باشد آمیدی به اجتهاد خودتان داشته باشد و الا اگر به کیفیت اول باشد فایده ای ندارد. روی این مطالب تقاضا می کنم فکر کنید تا ببینیم حق با کیست؛ تا جلسه بعد ان شاء الله.

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ